انه
رای

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۰۴۳
کتاب جُنگ اشعار
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۸۷۸
۱۵۸۷۸
۲۰۷۰۴۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۰۴۳
کتاب جُنگ اشعار
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۸۷۸
۱۵۸۷۸
۲۰۷۰۴۳

[illegible]

[illegible]

بگو با کوه کن تا تیشه دیگر نزند بر سر　　بشیرین سخن هر لفظ گل گوید که ای بلبل

[illegible]

[illegible]

بهم قمری اگر سرو چمن دید تذروان را　　که در غیرت سمندر خویش را افکند در آذر

[illegible]

[illegible]

برهمن از کلیسا آید از دیر اگر ترسا　　حریم فیض بخش حاجت ایشان روا سازد

[illegible]

[illegible]

که مأمون خورد آنکه را که ازکین شهید سم　　عنبر سرشت شهد در صورت سرشت زهر در معنا

[illegible]

ایضاً در مدح

[illegible]

سازد و رفشرق رایت اسکندر شتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو شد و سر که نازگشت بخش فوق اید بیام چو شد و سر که بود ش خالق یکتا ثنا گستر

[illegible]

مرجع

[illegible]

کمان ابرو جوانی چین بر ابرو زد که از شوکت دو صد فغفور چین را [illegible] کمین جا کر

[illegible]

صف کفار [illegible] و خفته از تیغ بیدریغ شجعه از رزمشان از روی سبط حیدر صفدر

[illegible]

غضنفر

[illegible]

او سخن میگوید و دل می برد — هر که باز آید ز در پندارد اوست — حیف باشد بر چنان تن پیرهن

او نمک می پاشد و دلها کباب — تشنه مسکین آب پندارد سراب — ظلم باشد بر چنان صورت نقاب

[illegible]

ایضاً

وا بیچ بداری خلاف شرط محبت — بناکس یار تو گفتم که تا تو دوست کنم — دو هفته بیکند ز کمان [illegible] بدیدم

هنوز با همه عیب تکالی دل نخریدیم — ز دوستان ببریدم و دشمنان بریدیم — [illegible] رسیدم از آن تا بحد عشق رسیدم

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ای آنکه نقد تیغ تو زوال تباه ما — جورش ز حد گذشت خدا را خبر کنید — قبله نمای دل بود ابرو دیده و [illegible]

تا کی زنیا تو خنده بخال سیاه ما — دانم که غافل است ز حال تباه ما — زیرا که هست سوی تو دایم نگاه ما

[illegible]

[illegible]

یکی مرسم بکعبه مقصود مدح آن — کمان ره بود — وداد من از بار منطق لنگ

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۳۷۸۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا کسی ره به کذارد که آتش ریزد و
پیش رویت بزار عجز و دو چشم گریان

[illegible]

خواهد که جمع شود گرد تو دگر چشم
هر چه فریاد و کشم دست دعا از دامان

[illegible]

وجودم از بسکه برش بدرت الیدم
روی بر خاک قدم گاه تو از سرو روان

[illegible]

ولد ایضاً

[illegible]

ای شب یاد و خال لب روح پرورش
انتقام از مکان و هم از لامکان گذشت

[illegible]

در روز حشر که نقش هم نشین کشند
دانا که گشت انکه ز باغ جهان گذشت

[illegible]

ولد ایضاً

از بهر یار ز سرو جان جوان گذشت
هر نوان ز مملکت جاودان گذشت

[illegible]

[illegible]

تا دل شور حسنت در جهان کرده رواست
آب گوهر ریز گریان نمک عزیز چشم است

[illegible]

ایضاً له

آرزو دارم کشد آسان نگار از تیغ ناز
تا مرا دل داده را تا در وصل بسمل شود

[illegible]

ولد ایضاً

[illegible]

از چه ایدل تو دگر زار پریشان شده
شاید آشفته تو از طره جانان شده

[illegible]

دل را انجمن داده ام از جان که نوید — ولده
بر تار دلم خود ادای رحیم است — ایضاً

[illegible]

بادرکه وزد بر سر زلف زجیب دراست
دایم دل ما در پی آن باد و نسیم است

[illegible]

ولد ایضاً

[illegible]

[illegible]

برآهنگ تذروان خوش‌آواز
بجانگ بلبلان نغمه‌پرداز

چه نرگس بر لب جوی قدح گیر
چه شاخ گل [illegible] قدح گیر

دل از کف رفته عود [illegible] بستان زنخ
پی [illegible] مانده باقی

[illegible] چاره [illegible] افسرده کانست
[illegible] دل از غم مرده کانست

[illegible]

[illegible]

چه من [illegible]
[illegible]

نه هر یار [illegible]
بود خاری [illegible] کم خاری

ز خوبان [illegible] جفا دیده باشد
جفا از [illegible] دیده باشد

شب [illegible] جگر خون کرده باشد
سر [illegible] چهره گلگون کرده باشد

[illegible]

[illegible]

همه سرخوش ز جام ارغوانی
همه جویای عشق کامرانی

همه چون شاخ گل پیمانه در دست
تماشایی خرابه باغبان مست

کنون اندر سر هر کس هوا هست
بهر شاخی و هر مرغی نوا هست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سحرگاهان نسیم [illegible]
چنان کز برگ گل شبنم [illegible]

[illegible] اضطراب
که نطق [illegible]

چمن را ابر آزاری نوازد
بباران [illegible] کرت زد

[illegible]

[illegible]

نور [illegible] صوفی سرشت   بر رهان لوح فراز [illegible] که طبیب از عشق جانم [illegible]   نیستم تاب صبوری چون کنم
چون نسیم صبح از آن [illegible]   دیده بنوشته خضر ماند [illegible]   شوق بسیار و شکیبایی کم است   جان بلب آمد ز دوری چون کنم

[illegible]

[illegible]

بازگو با او که ای کج کرده راه   بی سبب از ما چرا رنجیده ای   نی خداوندم که راز [illegible]   برده ام [illegible] کدا [illegible] میکند
شرمنده در لجه عصیان تباه   وصف احکام نکردستیه ای   روز و شب غافل نشینم از هیچ کس   [illegible] بار سفر میکند

[illegible]

[illegible]

بگرمان بخت و تباهم [illegible]   شد [illegible] سوی جیحون   در قضای کشور هندوستان   کرد روی جانب [illegible] گذر
تا بیان سازم حدیث مختصر   آنکه دایم داشت شوق [illegible]   در قضای خالق [illegible]   کافر [illegible] و دیدار حق بخبر

[illegible]

[illegible]

بر سر ره چون بقبرستان رسید   گفت ای نوباوه باغ بهشت   تاج تخت سلطنت بگذاشتی   شاهزاده این چه [illegible] باید
قرة العین خود آواره دیده   حیف باشد از تو این [illegible]   در میان خرقه [illegible] داشتی   ای عزیز من از اینها در گذر

[illegible]

[illegible]

چه سرزد این سخن روح الامین را | بدو گفتا ماهی زاغرینی | چه شد جبرئیل مکافاتش منظور | همه ماهی برآ جرئت بیفزود
نظر گردش بسوی آسمانها | تو خود جبرئیل خود روح الامینی | بماندم از نظر خلقت مستور | باو گفتند این چه سر بود

[illegible]

[illegible]

همه در حیرت الهی بود شاه زبر | و در نفس پیغمبر او سلیمانیست | که نتواند بغیر از ذات حیدر | شنیدم حدیث جان فزائی
فغان شاه الله اکبر | ولی حق امیر المومنین | [illegible] | حدیث عقل بهوش از سر ربائی

[illegible]

[illegible]

از دوست و دشمن هرچه [illegible] | [illegible] | دین و دنیا [illegible] جان همه دادم چکنم
سعدی رضا [illegible] | کار دل بود که با دل [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرا کرده [illegible] درد دل گرفتار | [illegible] با ما سرگران کرد | چنان از چرخ برگشته ایام | [illegible] عشق [illegible]
دلت درد [illegible] گرفتار [illegible] | [illegible] | که از یاران خود یاری [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

رو بعدان قبله احسان او کرد — راه بجا عشق چه نیست — گفت پیر اینکه کند گاه خطاب — گفت با پیر خطا چه کو رسید — پیری رسیده کهاش [illegible] جود

دست [illegible] آتش ایمان آورد — زاشان عشق چرا بر تو گرم — آتش را چه پیکانه عقاب — وطن جگر سوز عتاب چه کو رسید — از نیمه شب [illegible] بود ×

[illegible]

کردم از جیب [illegible] تا دامن — در دولت [illegible] ثابت نکنن — نوحه [illegible] معرور — احسان شکر [illegible]

چه عزیزی که [illegible] ناج عزت [illegible] — گوهر [illegible] عنایت [illegible] — اسب [illegible] رانده زده — گفت که [illegible]

[illegible]

[illegible]

اهلی که غلام [illegible] خوش دان — [illegible] که امروز گر خط [illegible] — [illegible] حیوان [illegible] — [illegible] جانم [illegible] تو

گر نامه سفید است اگر نامه سیاهست — [illegible] از [illegible] — جان [illegible] — سرو [illegible]

[illegible]

اهلی [illegible] عرش و علم [illegible] — برق [illegible] که در جان [illegible] — [illegible] آتش [illegible] که در خاک [illegible] — در دام عشق [illegible]

[illegible] که [illegible] — [illegible] آتش [illegible] — [illegible] که [illegible] — [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر سر دار عشق علم نیز لیے ... عقل بجوست تا کشته نگر ... عشق معرفت ...

عشق چنین تا کهنه انا الحق زد ... عشق خود ... از برای حسین انا الحق زد

عشق در کار خویش ... غیرت عشق نیز ... زد

[illegible]

مظهر حسن و زیبائی تو ... از تو تنها مانده ام یار بیکسی ... هر دو عالم ... هر زمان دل ... کشته رسوا ... بعشق

ایکه ... زیبا ... مبتلا چنین من ... دیگر ... چنین ...

[illegible]

روی ... تا کی جان ... لباس عاشق ... کین همه ... کلاه ... عالم قدسیم

همه عالم طفیل ... بشنو از ما ... کلاه ... عالم ...

[illegible]

[illegible]

۳۷۸۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کیسوت عنبر بو کردن [illegible] عود — شبها که تمام عمر کو رست در خیال — جانا دلم چه عود در آتش بسوختی — [illegible]

سوزش خوبرو چه محتاج [illegible] — در پیش تو باد [illegible] — دیدن [illegible] — باز آمدی [illegible]

[illegible]

ای سخت [illegible] دست [illegible] — خلدیست [illegible] — ای دیده عاشقان [illegible] — [illegible] عشق داده ام — زنهار از کف دست نازنیان

[illegible] — بر روی تو خواب [illegible] — چشم روی [illegible] — [illegible] سر [illegible] — در حلق [illegible] جلاب

[illegible]

[illegible]

گر بر صد ناله سعدی [illegible] — ور [illegible] اگر تو خاطر [illegible] — بیا که وقت بهار است [illegible] — [illegible] دیدن [illegible] خوش

که [illegible] — فراغت از تو [illegible] — ما [illegible] باغ و صحرا را — بیا [illegible] بوده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

شنیده ام که [illegible] — با دوستان خویش [illegible] — در هر قدم [illegible] سرو بوستان — ای نور دیده [illegible] بر خاک [illegible]

[illegible] سلطان نظر کند [illegible] — حیف است [illegible] — [illegible] دیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

چندی عجب [illegible] دو [illegible] ایمن ز [illegible] ابر [illegible] کبود [illegible] با همه [illegible] قدسی ابن ابتدای [illegible] تا [illegible]
در [illegible] با صاحب الزمان پیداست از [illegible] با صاحب الزمان پرنده در هوای [illegible] با صاحب الزمان پیوسته [illegible] با صاحب الزمان

[illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

دو [illegible] زمهر تو [illegible] العدد [illegible] [illegible] [illegible] جو جنت محمد مصطفی فاطمه
جنت [illegible] تو یار رفیقه از بیم [illegible] تو یار رفیقه خلق [illegible] رفیقه ابر چار چار [illegible] تو یار رفیقه

[illegible]

[illegible]

تا با قیامت وجه خداوند [illegible] از [illegible] الزمان تو خود خدا [illegible] کرد [illegible]
[illegible] با صاحب الزمان در [illegible] با صاحب الزمان ای [illegible] با صاحب الزمان مقبول [illegible] با صاحب الزمان

[illegible]

[illegible]

... جانا که تا نرود ... / زدوستان بجان ... دشمنان ...
نگاه دشمن ... دوست ... / یکی از انکه چرا بنده ... شدم
حریف عهد مودت شکست من نشکستم / ... ارادت ... بریدم
... / یکجان رسیدم از آن تا ...

[illegible]

[illegible]

گر تو ... نباشد / ره بتو دارم ... وسط
با که بگوییم حکایت شب هجرت / اینهمه گفتیم ... مسائل
سعدی ... بیش نه عاقلست نه ... / عشق ... بر فنون فضایل
... / ... جان ...

[illegible]

[illegible]

عشق ... که ... / هرکه ... ندارد
سعدی ... از ... / ... ندارد
... خوش / ... ندارد
... / ... ندارد

[illegible]

[illegible]

هرجا که ... مقام تو ... / ... عطاری
... که پسند ... / سرو ... نتوان گفت ...
... / تا ...
عشق سعدی ... / داستانیست که در هر سر بازاری هست

[illegible]

[illegible]

یکی را دیدم نشسته در بیابان [illegible]

هر زمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند دایم از سر اخلاص قدسیان [illegible] حدیثی از این جهان [illegible] کلام [illegible] دیده چه [illegible] از غیر اوست
بر [illegible] نظمی [illegible] اشعار [illegible] هر چه بعالم نگرم اوست اوست

[illegible]

در روی حسن تو [illegible] زاید [illegible] خشکی [illegible] جهان [illegible] سخنوران باللیل و النهار [illegible]
در معرض صفات [illegible] منشین [illegible] اما [illegible] صدق [illegible]
[illegible]

[illegible]

ای آنکه [illegible] یا رب [illegible] پنهان شدا [illegible]
یا رب [illegible] آغوش [illegible]

[illegible]

چشم [illegible] دیدم [illegible] چرخ دام خویش [illegible] خواست تا [illegible] از بهر این بهانه [illegible]
[illegible] گفتا [illegible] آدم میان حلقه اندام [illegible]

[illegible]

[illegible]

گستر زر و بستر فقر در جهان الحق
بغیر خامه موزون که بر جبین ورق
مطلب [illegible] گر رفت [illegible] جهان رونق
ردیف ثانی [illegible] سخن الحق
[illegible] گفت [illegible]
همین سخن [illegible] منصور [illegible]

[illegible]

حالا دیدن یاران کشیده از فراق
ضعیف زرد و نحیف روزگار فراق
ز راه مهر سلام کنون بر آستان طریق
گر زدم میان همه چاکران طریق
منم که [illegible] کشته ام [illegible] فراق
علاج درد من اکنون کند [illegible] عشق
[illegible] خدمت پیران بی پروان طریق
[illegible] فقر [illegible]

[illegible]

[illegible]

الصلاه والسلام الصف نشینان طریق
ساکنان منزل فقر و فنا [illegible] عشق
ساجدان [illegible] صدق صفا [illegible] عشق
[illegible] نقیب [illegible]
بسلام [illegible] رب رحیم
صاحبان [illegible] عفت عشق
موطیان [illegible] عفت عشق
[illegible] عفت عشق

[illegible]

[illegible]

بعد حمد و نعت مدح شاه دین [illegible] علی
بعد بسم [illegible] صلوات رسول [illegible]
بعد صلوات رسول [illegible] علی
[illegible] بسم [illegible] سلام کبریا
اسلام [illegible] شاه مردان خدا
شافع روز قیامت تاج [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

نگاه دار تو [illegible] در کوش [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ اکر [illegible]

[illegible]

سر از ادب [illegible] تار بسته‌ام رموز نکته شناسی بفقر و خواریست که نه ملکه [illegible] اسرار [illegible] اهوالذی و فضل [illegible] طریق [illegible]

[illegible] که فنای ره عارفان [illegible] اگر [illegible] تار بسته‌ام ولا [illegible] الفقر من طریق [illegible]

[illegible]

از دام الف الا که [illegible] فراق [illegible] بسته‌ام محرم حق کیم [illegible] تار بسته‌ام سوم زهد سر افراز تار بسته‌ام ز عارفان [illegible] تار بسته‌ام

ی با [illegible] سبب [illegible] دویم کیم [illegible] باز تار بسته‌ام دوم [illegible] تار بسته‌ام

[illegible]

عرش فلک [illegible] مطلق در بحر [illegible] نظر [illegible] از جهت مدح [illegible] از حق اول الف الله بوحدت [illegible] ناطق

[illegible] مطلق از روی خلق وز [illegible] مطلق ب [illegible] ایمان [illegible] لایق

[illegible]

[illegible]

زنامحرمان گر خلوت شهر بتی مرق گیسو برآراسته لب از نار دلبر دلاویزتر دهانش چشمی باندازه تنگ
سماع سماع آورد خرم خبر مرادی بصد آرزو خواسته زبان از جلرزد دگر ریزتر یکی ساده دل زد بر راه جنگ

[illegible]

زنجبار [illegible] زمرکب فقر حضور اهل جهان تحفه [illegible] زانکه [illegible] طریقت بگویم ار طالب وگر [illegible] عالم اسرار
نخست تحفه بود مرکب [illegible] نهان به تحفه [illegible] عبادت بگویم بر دو مان [illegible] مقام فقر بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

ده ماه بود توبه ذکر تلقین نخست بحث حافظ [illegible] آورد دوم ز استشهاد لا اله الا [illegible] سیم زانکه [illegible]
بحکم آیه قرآن حضرت جبار کرم [illegible] تمام عبادت [illegible] ربع احد صمد [illegible] تمام [illegible] چهارم آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

روایت کرد آدم [illegible] سهر [illegible] از [illegible] رسید حضرت جبریل [illegible]
معمور [illegible] چهار [illegible] میان حضرت آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارک درختم که بر رو ستم   من و دست سرخ خسرو سبز شده   برابم که دستان بکار ادم   گهی بوسه بر چشم مستش دهم
بر او در کلم کرچه در بوستم   جهان کو فرو شو بجا کریشا   چه جان خوش در کنار ادم   گهی زلف خود لا بدستش دهم

[illegible]

چه پیدا کنم لطف اندام لا   چه ساعد کت یم زبا زور [illegible]   شکر چاشنی [illegible] نوش منت   دهانم کرو برده از مشتری
سرش بشکنم مغز بادام لا   سمن را ورق [illegible]   قمر حلقه در کوش کوش منت   کرو برده کو ماه در انکشتری

[illegible]

زره طوق [illegible] غبغبم   هر بیم قند کو با شکر قند نیست   اکر کیمیا سنک [illegible] کنند   سهیل یمن تا [illegible] بادیم
زقندت [illegible] لبم   در او بوسه بین چون شکر قند نیست   نسیم من از خاک عنبر کنند   همان شد که بوی [illegible] بافتیم

[illegible]

شه اردست کاوس فیروز و تاج   شمار ز انکه عالم کرفت این [illegible]   اکر چه کمند جهانکیر شاه   کمندی من از زلف بر سر [illegible]
زمین با بدش خوا ستش تخت عاج   من انرا کرفتم که عالم کرفت   فتاده است در [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد اگر حیدر کرار حیدری   بلبل صفت نصرت طلبدار حیدری   کوکوی [illegible] همیشه [illegible] حیدری   درخت [illegible] سینه [illegible] غم [illegible] کار
پنجه زند بسینه اشرار حیدری   دایم کشد ترانه افکار حیدری   [illegible] حوادث [illegible] کار   ریزند [illegible] بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلام [illegible] قاچی   صاحبان [illegible] آب [illegible] ی صاحبان حرم پاس [illegible] کنم سلام بر [illegible] فقر تمام
دگر شیخ نقیب [illegible] میدانی   [illegible] عبدالرحیم [illegible] سمانی   دگر [illegible] داران [illegible]   باستانه سید جلال حقانی

[illegible]

[illegible]

بصید حواصل [illegible] عقاب   نیابد چه [illegible] بکرید   [illegible] گرفت [illegible] سینه را   نخورده [illegible] دیده [illegible] کرار
بهای [illegible] ماه رفت آفتاب   نیابی چه [illegible] مزید   زور [illegible] بر [illegible] گنجینه را   بکی باغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

چمن میوه در خانه [illegible] بس   [illegible] ریحان شب [illegible] گیر   [illegible] باز   رطب [illegible] رسیده [illegible] درخت
که خوش [illegible] میوه [illegible] بس   زر ریحان [illegible] خانه [illegible] گیر   [illegible] باز   [illegible] سخت

[illegible]

چنین رسیدم سلکی این ... ... بر مایس ... از دل جان

بنجه کردم ... صدق صفا ... قصد من ... ستید قرآن

اثبات قرآن این است

اما بعد بدان که تاج قرآن حمد است و بار قرآن ... است ×

و ... قرآن وقف است و ... وقف لازم است ... وقف

... است و ... چهارده سوره است آیه قرآن که ... [illegible]

... شش هزار و ... آیه است هزار آیه وعید است هزار آیه

... هزار آیه ... است هزار آیه ... است هزار آیه تمثال است

پانصد آیه حلال و پانصد آیه حرام است پانصد آیه دعا و تسبیح است

... ناسخ و منسوخ است مادر قرآن حمد است سید قرآن ... است

حصار قرآن آیة الکرسی است دل قرآن یس است ... قرآن ...

عروس قرآن الرحمن است چراغ قرآن تبارک است ... قل هو الله است

... قرآن ... یس ... فاتحه ... کند ... اعلا

... ... صاحب ... جان

... ...

... ... تنگ

... ...

[illegible]

بتعران ... ... تنگ

... ...

... ...

نیعان ... ...

... ...

از قدوم ... ...

... ...

... ... تنگ

[illegible]

٣٧٨٢

٨٥







خطی
۸